

نمایش نامه

شبیه عشق

والنتین کراسناگوروف

ترجمه ماندانا مجیدی



نشرنی

جهانِ نمایش

جهانِ نمایش

زیر نظر رضا رضایی
بাহمکاری رحمان سهندی

جهانِ نمایش مجموعه‌ای است از متن‌هایی که برای صحنهٔ نمایش یا دربارهٔ آن نوشته شده‌اند. انواع نمایش‌نامه، چه برای اجرا و چه صرفاً برای خوانده شدن، از جمله نمایش‌نامه‌هایی با اقتباس از آثار ادبی یا سینمایی، و نیز متن‌های نظری در حوزهٔ درام و نقد آثار نمایشی، در این مجموعه جای می‌گیرند.

۷	یادداشت مترجم.....
۹	شخصیت ها.....
۱۱	پرده اول.....
۴۵	پرده دوم.....
۷۹	نام نامه.....

تقدیم به پدر و مادرم، اولین معلم‌هایم

تقدیم به خواهرم، مهسا، برای حمایت همیشگی‌اش

تقدیم به اولین اساتیدم در بازیگری، مهدی یوسفی‌زاده و حامد اخباری

و تقدیم به شادروان امیر بدرطالعی، آموزگاری که به من شیوه تفکر و زندگی آموخت.

سال دوم دانشگاه بودم که تصمیم گرفتم عضو انجمن تئاتر دانشگاه بشوم. آن سال‌ها یکی از دغدغه‌های ما بازیگرها تعداد کم متن‌های نمایشی معاصر بود. بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه گیلان، دیگر کار بازیگری نکردم، اما همچنان به کمبود متن و مخصوصاً متن معاصر واقف بودم. تصمیم گرفتم یک متن معاصر روسی را ترجمه کنم. در اینترنت که جست‌وجو کردم، دیدم آثار آقای کراسناگوروف پرطرفدارند و زبان ساده‌ای دارند. نقدهای منتقدان تئاتر به زبان روسی و انگلیسی را هم خواندم و متوجه شدم این آثار به لحاظ دراماتیک هم تحسین شده‌اند.

در وهلهٔ اول دلم می‌خواست متنی انتخاب کنم که تعداد بازیگرهایش کم باشد تا کارگردان در اجرای آن با موانع کمتری مواجه باشد، در وهلهٔ بعد دلم می‌خواست موضوع جالب باشد و تماشاگر را تا انتهای نمایش به دنبال خود بکشاند.

نام والتین کراسناگوروف برای دوستداران تئاتر در روسیه و خارج از روسیه آشناست. بیشتر نمایش‌نامه‌های او (از جمله اتاق عروس^۱، سگ^۲، هرکس ستارهٔ خودش را دارد^۳، یا امروز یا هرگز^۴، ملاقات چهارشنبه‌ها^۵، لیست دون ژوانی او^۶، یک درس حسابی^۷، سه زیارو^۸، سهم زن^۹ در ۴۵۰ سالن تئاتر رسمی و ۸۰۰ سالن و تماشاخانهٔ غیررسمی اجرا شده‌اند.

1. Комната невесты

3. У каждого своя звезда

5. Свидания по средам

7. Жестокый урок

9. Женская доля

2. Собака

4. Сегодня или никогда

6. Его донжуанский список

8. Три красавицы

هر بار که او نمایش نامه می نویسد، انگار در کافه، رستوران، هتل یا پارک میکروفون کار می گذارد و گفت وگوهای دیگران را می شنود و بعد تبدیل به نمایش نامه می کند. به این ترتیب، دیالوگ ها و واکنش های آدم های نمایش طبیعی از آب درمی آید و خواننده یا تماشاگر طوری با شخصیت ها احساس قرابت می کند که با خودش می گوید: «من هم اگر بودم همین را می گفتم و همین کار را می کردم.»

در نمایش نامه شبیه عشق ما شاهد فریادهای تنهایی مرد و زنی هستیم که انگار راه ارتباط را گم کرده اند. آن ها برای ارتباط با هم گاه شوخی می کنند، گاه دعوا، گاه می خندند و گاه در قالب نقشی می روند و آن را بازی می کنند. شخصیت زن وانمود می کند زنی خیابانی است تا توجه مرد را به خود جلب کند، اما مرد جذب هوش و نگرش او می شود. وقتی مخاطب بر اساس کلیشه های موجود قضاوتش را کرد، کراسناگوروف در گوشه ای می نشیند و به مخاطب می خندد و می گوید: «دنیا یی که من خلق می کنم برای شما هدیه ای غیرمنتظره دارد. قضاوت زود هنگام، ممنوع!»

ماندانا مجیدی

اسفند ۱۴۰۰

شخصیت‌ها

زن

مرد

سالن رستوران یک هتل.

غروب. رستوران تقریباً خالی است. پشت یکی از میزها مردی میان سال آرام آرام شام خود را تمام می کند و سرسری یادداشتی را می خواند.

کمی دورتر، به فاصلهٔ چند میز، خانمی خوش پوش و جذاب، هم سن زن داستان بالزاک^۱، نشسته است. زن بدون هیچ عجله ای قهوه می نوشد. به نظر می رسد که مرد و زن هیچ توجهی به یکدیگر ندارند. هر چند زن نگاه های نامحسوسی به مرد می اندازد. مرد به دنبال گارسن نگاهش را در سالن می چرخاند و با چاقو چند ضربه کوتاه به استکان می زند.

زن، که به نظر می رسد تصمیمی گرفته است، بلند می شود و به سمت میز مرد می رود.

زن بیخشین، این جا خالیه؟

مرد سرش را بلند می کند، سالن خالی را از نظر می گذراند و با تعجب دوباره به زن نگاه می کند.

مرد می پرسم این جا خالیه؟

۱. زن سی ساله، رمانی از بالزاک. (پانویشت ها از مترجم).

مرد بله، خالیه.

زن می‌تونم رو این صندلی بشینم؟

مرد (با نارضایتی کیف ساسونت را از روی صندلی برمی‌دارد.) بله، بفرمایین.

زن می‌نشیند. مرد از کیف خود یادداشتی بیرون می‌آورد. تظاهر به خواندن می‌کند و روی آن علامت‌هایی می‌گذارد. زن کیفش را پشت صندلی آویزان می‌کند. موهایش را مرتب می‌کند و راحت‌تر می‌نشیند، انگار که قبل از مرد پشت میز نشسته بوده است.

زن ببخشین، کبریت دارین؟

مرد (نگاهش را از نوشته می‌گیرد.) چی؟

زن پرسیدم کبریت یا فندک دارین؟

مرد من سیگار نمی‌کشم.

زن مراقب سلامتی تون هستین؟

مرد فقط سیگار نمی‌کشم.

زن کار درستی می‌کنین. من هم سیگار نمی‌کشم.

مرد پس برای چی کبریت می‌خواستین؟

زن نمی‌خواستم. فقط می‌خواستم بدونم دارین یا ندارین.

مرد خب ندارم، که چی؟

زن هیچی.

مرد آگه داشته باشم؟

زن باز هم هیچی.

مرد تلاشی برای شروع مکالمه؟

زن شاید.

مرد فرض کنین این تلاش نتیجه نداد.

زن: نمی‌دونم چرا همه فکر می‌کنن مکالمه رو معمولاً مرد شروع می‌کنه.
 مرد: آگه بخواد شروع کنه.
 زن: نمی‌خوانین؟
 مرد: نمی‌خوام.
 زن: خب، پس بیاین هر دو سکوت کنیم.
 مرد: دوباره یادداشتش را می‌خواند. زن در سکوت به او نگاه می‌کند.
 مرد: (با اوقات تلخی خواندن را قطع می‌کند.) برای چی به من خیره شدین؟ چی می‌خوانین؟
 زن: هیچی. مگه چی می‌شه یه کم سر به سرتون بذارم؟
 مرد: برای چی؟
 زن: نمی‌دونم. لابد حوصله‌م سر رفته.
 مرد: برین یه جای دیگه سرگرم شین.
 زن: اون وقت شما حوصله‌تون سر نمی‌ره؟ شما مسافرین، تو این شهر کار خاصی ندارین که بکنین.
 مرد: از کجا به این نتیجه رسیدین که من مسافرم؟
 زن: آخه کی دیگه می‌آد غروب با یه کیف تو رستوران یه هتل بشینه و یه یادداشت تکراری و مسخره رو بخونه؟
 مرد: حالا شما تصمیم گرفتین منو سرگرم کنین؟
 زن: پاسخ نمی‌دهد. مرد برای اولین بار به دقت به زن نگاه می‌کند.
 زن: (نگاه او را دنبال می‌کند، شانه‌هایش را صاف می‌کند، ژستی می‌گیرد و با لحنی تمسخرآمیز می‌پرسد:) حالا چی، خوش‌تون می‌آد؟
 مرد: (بابی میلی.) بد نیست.
 زن: متشکرم. فکر کنم این‌طوری بالأخره دیگه می‌شه آشنا شد؟!

مرد ممنون از پیشنهادتون، ولی من از آشنایی‌های ساده خوشم نمی‌آد.

زن چطور فکر کردین آشنایی با من ساده‌ست؟ قول می‌دم که خیلی هم سخت باشه.

مرد اصلاً آشنایی در کار نیست.

زن این آشنایی دیگه سرگرفته.

مرد هیچ هم این‌طور نیست. من شما رو نمی‌شناسم و نمی‌خوام هم بشناسم.

زن حالا چرا این قدر خشن؟

مرد برای این‌که زودتر تمومش کنین. برین و خودتونو بچسبونین به یکی دیگه. (یادداشت راتوی کیفش پنهان می‌کند.)

زن آگه بخوام به شما بچسبم چی؟

مرد وقت‌تونو بی‌خود هدر ندین. من اهل این جور آشنایی‌های اتفاقی نیستم. در ضمن، عاشق زنم.

زن (با تعجبی ساختگی.) چی می‌گین؟ مردی که تو هتل اقامت داره و داره به یه زن دیگه وانمود می‌کنه که ازدواج کرده! و هنوزم زنشو دوست داره! از اون مثال‌های نادر صداقت و وفاداری!

مرد به هر حال، من ازدواج کردم و بحثو همین‌جا تموم می‌کنیم.

زن آخه این آشنایی چه منعی برای شما داره؟ مگه من حتی یه بار هم اشاره‌ای به این کردم که شما باید با من ازدواج کنین؟

مرد هنوز نه، اما با این زرنگی که شما دارین اصلاً بعید نیست اشاره کنین. (نگاهش را در سالن می‌چرخاند.) این گارسن لعنتی کدوم گوری رفته؟

زن (احساس راحتی بیشتر می‌کند.) مثل این‌که شما تو تصمیم‌گیری تون هیچ ثباتی ندارین، و برای همین هم منو اذیت می‌کنین.

مرد خوب گوش کنین، دیگه داره حاله از این آشنایی به هم می خوره. این جا کلی میز خالیه. برای چی اومدین دقیقاً کنار من نشستین؟

زن دلم می خواست.

مرد این طور که می بینم، به سادگی دست از سرم بر نمی دارین، به همین خاطر بیاین با هم روراست باشیم: من فوق العاده مشکل پسندم و با خانم های خیابانی معاشرت نمی کنم. شما هیچ شانس ندارین.

زن شما مسلماً خانم های نجیبو ترجیح می دین.

مرد مطمئناً.

زن از نظر شما زن خیابونی یعنی چی؟

مرد زنی که عشقو در ازای پول می فروشه.

زن پس شما زن های نجیبو به خاطر صرفه جویی ترجیح می دین؟

مرد دیگه دارین عصبانیم می کنین.

زن نه نمی کنم. به نظر شما من زن خیابونی م؟

مرد چه مدل دیگه ای ممکنه باشین؟

زن مگه من تو خیابون یقه تونو گرفتم؟

مرد تو خیابون، تو رستوران، چه فرقی می کنه؟ مهم اینه که به خاطر پول.

زن من از شما پول خواستم؟

مرد (بابی حوصلگی) هنوز نه.

زن به من بگین اگه زنی به شوهرش خیانت کنه و پول هم نگیره، یعنی زن

نجیبیه؟

مرد (نمی داند چه جوابی بدهد). اذیت نکنین.

زن اگه من شبی رو با شما بگذرونم بدون این که از شما پولی بخوام، یعنی

نجیبیم؟